

علم اصول الفقه

٢٤-١٢-١٩ تعريف علم اصول فقه ٦٧

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

استِحْبَابِ زِيَارَةِ قَبْرِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

- ٩٤ - بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ قَبْرِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِقُمْ
- ١٩٨٥٠ - مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي ثَوَابِ الْأَعْمَالِ وَ عِيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَاعَ عَنْ زِيَارَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِقُمْ فَقَالَ مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ
- جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُولُوَيْهِ فِي الْمَزَارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

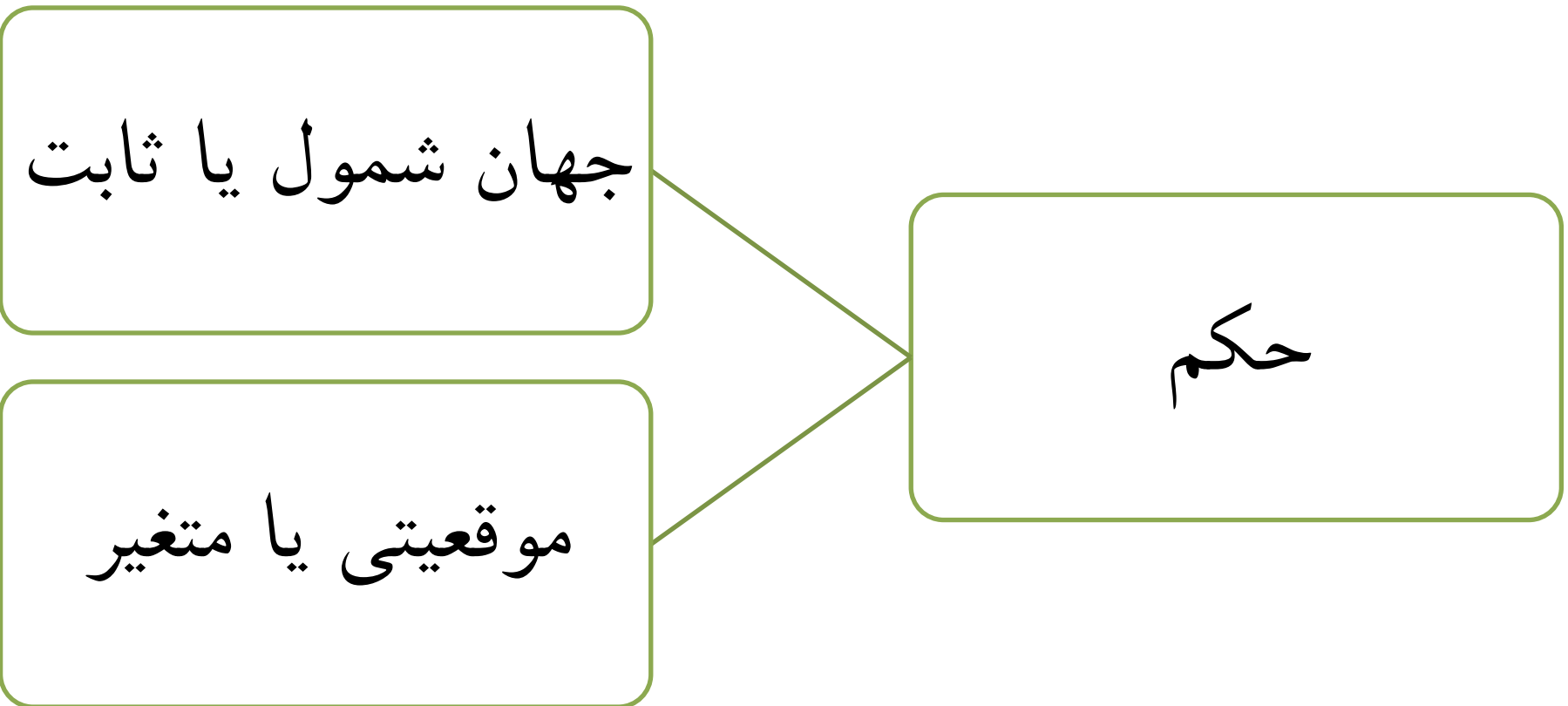
فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

حکم اولی و حکم ثانوی



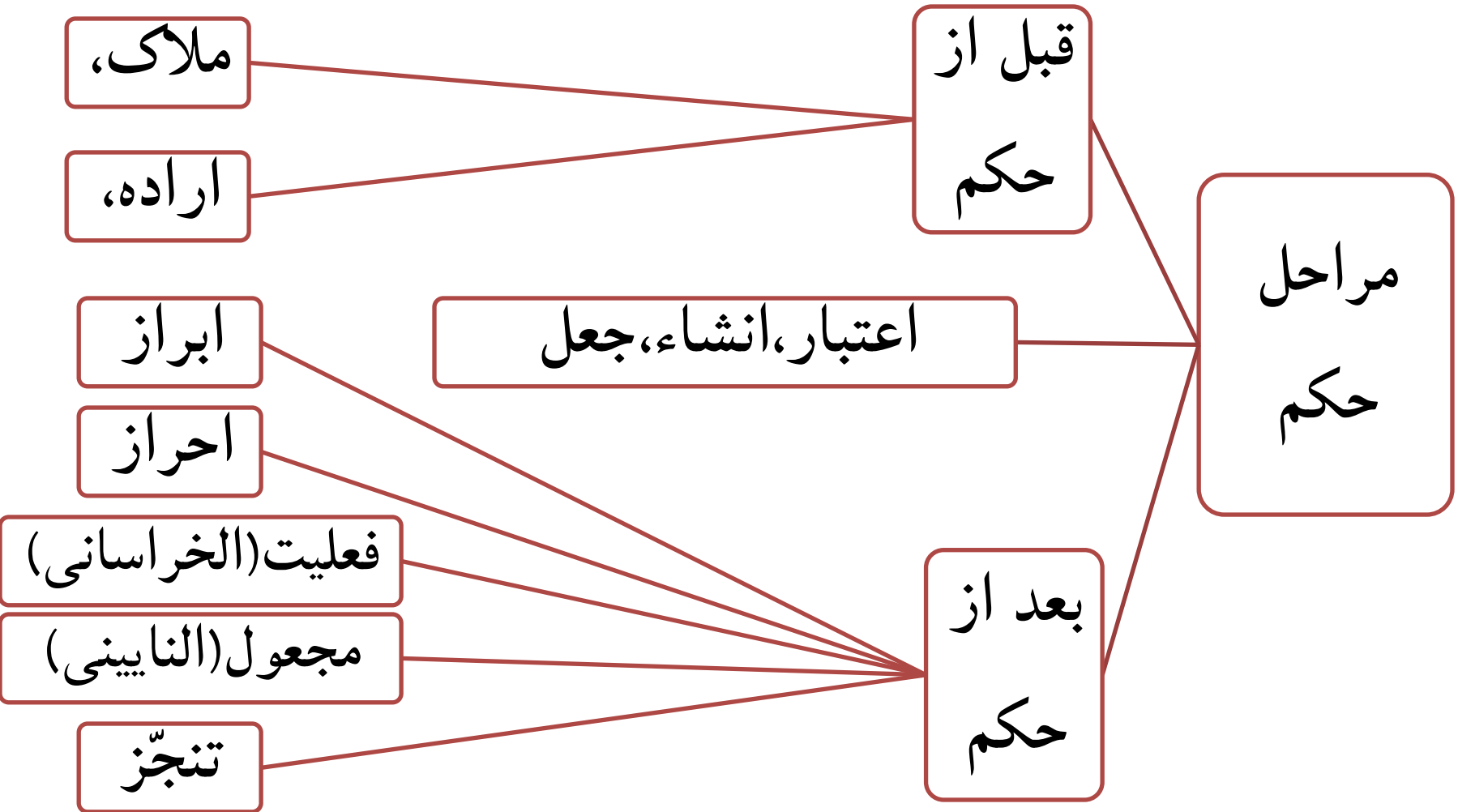
حکم اولی و حکم ثانوی

تکلیفی

وضعی

حکم

مراحل حکم



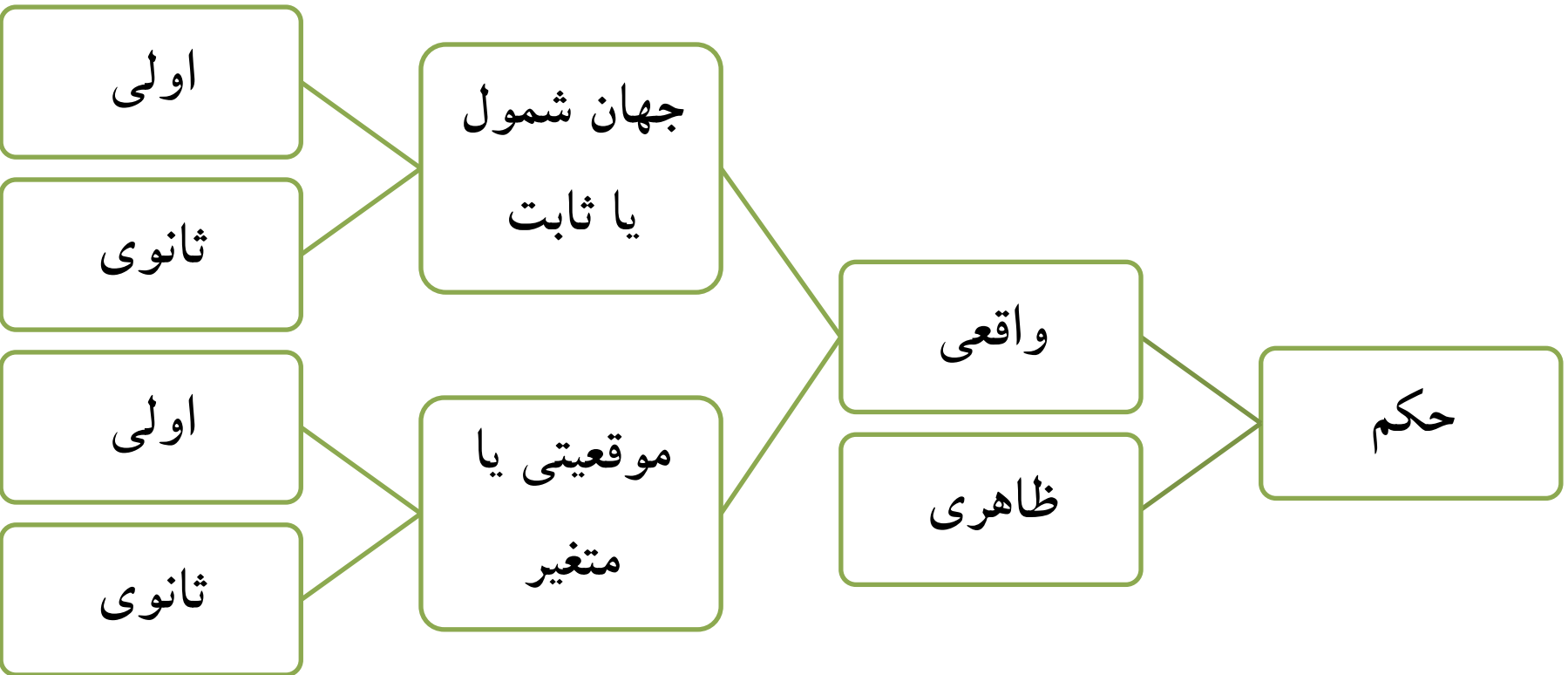
حکم اولی و حکم ثانوی

واقعی

ظاہری

حکم

حکم اولی و حکم ثانوی



حکم اولی و حکم ثانوی

- حکم واقعی به حکم اولی و حکم ثانوی تقسیم می شود.
- حکم واقعی اولی عبارت از حکم یک شیء و یک فعل در واقع و نفس الامر است بدون این که علم یا جهل مکلف در آن دخالتی داشته باشد.

حکم اولی و حکم ثانوی

- و حکم ثانوی هم، حکم یک شیء در واقع است، اما در حالات خاصی که مکلف امکان عمل به حکم اولی را ندارد.
- یعنی در موضوع حکم ثانوی، حالت خاصی یعنی عدم امکان عمل به حکم اولی، اخذ شده است.
- مثل حالت اضطرار که مکلف نمی‌تواند به حکم واقعی عمل کند.

حکم اولی و حکم ثانوی

- مقصود از امکان، امکان به معنای عقلی (یعنی این که عقلاً ممکن نباشد) نیست، چه امکان به معنای عقلی، شرط عمومی تکلیف است.
- هیچ یک از تکالیف الهی در صورتی که ممکن نباشد، برای مکلف تنجز پیدا نمی‌کند و اگر به طور کلی چنین امکانی وجود نداشته باشد، اصلاً جعل نمی‌شود.

حکم اولی و حکم ثانوی

- مراد از امکان نداشتن، حالاتی است که مکلف در انجام عمل بر طبق حکم واقعی اولی، گرفتار ضرر شدید یا گرفتار حرج می‌شود و انجام آن به صورت عادی ممکن نیست.
- به عبارت دیگر او عرفاً نمی‌تواند کار را انجام دهد، مثل موارد اضطرار،
- یا انجام کار برای او مشکل است، مثل موارد حرج،
- یا گرفتار ضرر فراوان می‌شود، مثل موارد ضرر؛ نه این که عقلاً نمی‌تواند. احکام حرجی یا اضطراری همه از این سنخ هستند.

حکم اولی و حکم ثانوی

- بنابراین احکام ثانوی، احکام واقعی هستند که در حالات خاص برای مکلف جعل شده‌اند و احکام اولی، معین کننده‌ی وظیفه‌ی واقعی مکلف در حالات عادی هستند.
- با این بیان و آنچه در قبل گفتیم، واضح می‌گردد که حکم یا ظاهری است و یا واقعی و حکم ثانوی، حکم ظاهری نیست، خودش یک حکم واقعی است. بله، همین حکم واقعی ثانوی ممکن است به اماره‌ای ثابت شود. از آن جهت، حکم ظاهری است.

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

فصل ششم: امثال

- یکی دیگر از مبادی تصوری، بحث امثال است. وقتی مولی حکمی را اعتبار نماید، گاهی در آن حکم، امثال معنا می‌یابد. امثال عبارت است از اتیان عبد به آنچه مولی اعتبار می‌کند.
- امثالی که محط بحث‌های فقهی و اصولی است و گفته شده مسقط تکلیف می‌باشد، به احکام تکلیفی الزامی یعنی وجوب و حرمت اختصاص دارد و در دایره‌ی آن احکام مطرح است. امثال وجوب به اتیان «مأمور به» و امثال حرمت به اجتناب از «منهی عنه» صورت می‌پذیرد.

فصل ششم: امثال

- در خود احکام وضعی، امثال معنا ندارد ولی از آنجا که این احکام دارای آثار تکلیفی-اند، هر جا که اثر تکلیفی الزامی وجود داشته باشد، امثال معنا پیدا می‌کند.

فصل ششم: امثال

- امثال در برخی احکام تکلیفی غیر الزامی نیز، معنا دارد. احکامی مثل استحباب و کراهت که مکلف یا بر طبق «مأمور به» استحبابی عمل می‌کند یا از «منهی عنه» کراهتی اجتناب می‌نماید، در بحث امثال یا بحث‌های مربوط به امثال جای می‌گیرند؛ اما چون امثال در حوزه تکالیف و الزامات شرعی است، بحث امثال در مستحبات و مکروهات، یک بحث استطرادی خواهد بود.

فصل ششم: امثال

- در هر حال مقصود از امثال این است که مکلف، تکلیف را در خارج عینیت بخشد و «مکلف به» را در خارج انجام دهد. در مواردی که تکلیف طلب فعل است و امری وجود دارد (مثل موارد وجوب یا استحباب)، معنای حقیقی، انجام تکلیف مورد نظر است. یعنی مکلف باید یا بهتر است «مأمور به» را در خارج اتیان کند. اما در مواردی که تکلیف نهی، ردع و زجر است (مثل موارد حرمت و کراهت)، مقصود از اتیان «مکلف به»، اجتناب از «منهی عنه» و تحقق نبخشیدن آن می باشد.

فصل ششم: امثال

- این مطلب شبیه آن چیزی است که در قضایای حملیه مطرح می‌شود. در قضایای موجب، حمل به معنای حقیقی است، اما در قضایای سالبه، سلب حمل وجود دارد، نه حمل سلب. در این موارد، حمل را نفی می‌کنیم، اما در عین حال نام قضیه بر آنها می‌نهیم. در موارد امثال «منهی عنه» نیز مکلف از «منهی عنه» اجتناب می‌کند و آن را تحقق نمی‌بخشد؛ اما باز به همین، اتیان «مکلف به» می‌گوییم.

فصل ششم: امثال

- گاه تعبیر دیگری در مورد امثال به کار رفته که هم موارد امر را می‌گیرد و هم موارد نهی را. در این تعبیر، امثال به جری عملی بر طبق تکلیف، معرفی شده است.
- معنای جری عملی، مشی خارجی و رفتارهای بیرونی و عینی مکلف است و امثال یعنی مکلف، رفتارهای بیرونی و عینی خودش را با تکلیف منطبق کند. اگر جایی عمل مطلوب است، عمل نماید و اگر جایی ترک مورد نظر است، ترک نماید.

فصل ششم: امثال

- امثال عقلاً مسقط تکلیف است. اگر کسی با تکلیفی مواجه گشت و آن را اتیان نمود، تکلیف از او ساقط می‌شود.
- حال اگر «مکلف به»، واحد است با یک بار انجام دادن، تکلیف عقلاً ساقط می‌گردد و اگر «مکلف به»، متعدد است، با انجام دادن به تعداد مطلوب، تکلیف از او برداشته می‌شود. یعنی امثال تابع نوع تکلیف و «مکلف به» است.
- امثال را به اقسامی تقسیم کرده‌اند. مواردی که در ذیل می‌شماریم، اقسام امثال هستند.

امثال تفصیلی

- در جایی که مکلف، «مکلف به» را احراز می‌کند و «مکلف به» محرز را انجام می‌دهد، امثال، امثال تفصیلی است.

امثال تفصیلی

- احراز «مكلف به» گاه با یقین حاصل می‌شود و گاه با حجت شرعی، یعنی اماره و اصل عملی.

امثال تفصیلی

- مراد از اصل عملی در اینجا، آن اصل عملی است که برای مکلف، «مکلف به» را احراز کند، نه مطلق اصلی عملی که در بعضی موارد عمل بر طبق آن امثال تفصیلی نیست.

امثال تفصیلی

- به عبارت دیگر احراز «مكلف به» در اینجا احرازی است که حجیت داشته باشد. حجیت آن با یقین یا ظن معتبر و یا شکی که شارع برای آن راه حلی قرار داده، حاصل می‌شود.

امثال تفصیلی

- از جمله مواردی که امثال تفصیلی با اصل عملی تحقق می‌یابد، احراز طهارت از حدث با استصحاب است. مکلف می‌داند که قبلاً وضو گرفته و متطهر است، پس از مدتی شک می‌کند که هنوز متطهر است یا خیر. با استصحاب، طهارت را احراز می‌کند و به عمل عبادی مثل نماز می‌پردازد. این که مکلف احراز می‌کند نمازی که خوانده است، همان «مکلف به» یعنی همان نماز با اجزاء و شرایط معتبر است، در پرتو استصحاب بوده است.

امثال تفصیلی

- ممکن است مکلف، بخش‌های دیگر مربوط به نماز خویش را از طریق اماره، مثل خبر واحد یا ظهور، و یا از روی یقین (علم وجدانی) احراز کرده باشد. برخی اجزاء و شرایط نماز، یقینی است؛ یعنی جزء ضروریات مذهب یا جزء ضروریات دین به شمار می‌آید. هر کس با دین اسلام یا با تشیع آشنا باشد، جزئیت یا شرطیت آنها را برای نماز می‌داند. و برخی دیگر از طریق اماره یا اصل عملی به دست می‌آید. اما در هر حال به استناد اماره یا اصل عملی یا یقین، مکلف، «مکلف به» را احراز می‌کند و به آن عمل می‌نماید. و معمولاً احراز «مکلف به» با ترکیبی از این سه (اماره، اصل عملی و یقین) تحقق می‌یابد.

امثال اجمالی

- اگر مکلف، احراز نماید که «مکلف به» را انجام داده است؛ اما خود «مکلف به» محرز نباشد، در این صورت این نوع امثال، امثال اجمالی محسوب می شود.

امثال اجمالی

- احتیاط از جمله‌ی این موارد است. در عمل به احتیاط، مکلف به انجام «مکلف به» یقین می‌کند، اگر چه دقیقاً نمی‌داند «مکلف به» چه بوده است؟ یعنی در صورتی که در احتیاط نیاز به تکرار است، نمی‌داند کدام یک، «مکلف به» است و در صورتی که نیاز به تکرار نیست، نمی‌داند کدام قسمت، «مکلف به» محسوب می‌شود.

امثال اجمالی

- مثلاً اگر مکلف شک دارد که چیزی جزء یا شرط عمل هست یا نه و می‌داند که مانع نیست، احتیاطاً آن جزء یا شرط را در مجموعه‌ی عمل خویش انجام می‌دهد. در اینجا یقین می‌کند که به تکلیف عمل کرده؛ اگر چه دقیقاً تکلیف را نشناخته است.

امثال اجمالی

- لازم به ذکر است که وقتی می‌گوییم: «مكلف به» محرز نیست، ممکن است حکماً محرز نباشد و ممکن است موضوعاً محرز نباشد. زیرا می‌دانیم که احتیاط هم در شبهات حکمی جاری است و هم در شبهات موضوعی. مثالی که مطرح شد از جمله‌ی احتیاط در شبهات حکمی بود و مثل مورد زیر از موارد احتیاط در شبهات موضوعی است:

امثال اجمالی

- اگر مکلف بداند یکی از دو لباسش نجس است، برای این که یقین کند نماز با لباس پاک خوانده است، با هر لباس، یک نماز می‌گذارد. در اینجا او یقیناً به «مکلف به» عمل کرده است.
- همان گونه که در اینجا احراز هم در حکم مطرح است هم در موضوع، در امثال تفصیلی نیز وقتی سخن از احراز «مکلف به» می‌رود، هم احراز حکمی مورد نظر است هم احراز موضوعی. اگر به وجدان یا اماره یا اصل عملی، «مکلف به» حکماً و موضوعاً برای مکلف محرز باشد، عمل به این تکلیف، امثال تفصیلی است.

امثال ظنی

- امثال ظنی در آنجا است که مکلف، «مکلف به» را احراز نکرده و به امثال «مکلف به» ظن دارد. مثل این که جهت قبله را نمی‌داند. او برای اتیان «مأمور به»، به چند سمت که احتمال قبله در یکی از آنها قوت دارد، نماز می‌گذارد. از آنجا که یقین ندارد که نماز رو به قبله خوانده است و احتمال قوی می‌دهد که یکی از نمازهاً روبه قبله باشد، امثال از نوع امثال ظنی به حساب می‌آید.

امثال ظنی

- در اینجا نیز همانند دو قسم قبل، ظن به امثال ممکن است در ناحیه‌ی موضوع باشد و ممکن است در ناحیه‌ی حکم باشد. مثالی که ذکر شد، از نوع امثال ظنی در ناحیه‌ی موضوع است.

امثال ظنی

- . حجت شرعی، حجتی است که از ناحیهی شارع اعتبار خودش را به دست آورده باشد.

امثال احتمالی

- اگر احتمال امثال با احتمال عدم امثال مساوی باشد، امثال را احتمالی می‌گوییم. در موارد شبهه‌ی محصوره، مکلف، با این نوع امثال مواجه است. فرض کنید مکلف می‌داند یکی از دو ظرف او نجس است، اما نمی‌داند کدام یک از آنها پاک نیست. وقتی مکلف از یک ظرف اجتناب می‌کند، و از ظرف دیگر اجتناب نمی‌کند، احتمال امثال با عدم امثال مساوی است. یعنی احتمال این که از ظرف نجس استفاده کرده باشد، با احتمال این که از ظرف پاک استفاده کرده باشد، یکسان است.

امثال احتمالی

- آنچه در اینجا بیان نمودیم، توضیح مفهوم امثال و اقسام آن بود. بعدها دوباره با همین مفاهیم روبه-رو می‌شویم و بحث‌های دیگری در زمینه‌ی مربوط به آن مطرح می‌نماییم. در آنجا خواهیم دید که امثال تفصیلی مسلماً مسقط تکلیف است و امثال اجمالی در ظرف عدم تمکن از امثال تفصیلی بدون شک تکلیف را ساقط می‌کند. اما آیا امثال اجمالی در ظرف تمکن از امثال تفصیلی، تکلیف را بر می‌دارد؟ آیا جایز است کسی که می‌تواند اجزاء و شرایط را احراز نماید، به احراز آنها نپردازد و به گونه‌ای عمل نماید که یقین کند به وظیفه عمل کرده است؟ همچنین آیا امثال ظنی و احتمالی مسقط تکلیف هستند؟

امثال احتمالی

- پاسخ سؤال آخر با آنچه در بحث قبل گفتیم، روشن است. امثال ظنی یا احتمالی فی حد نفسه، مسقط تکلیف نیستند؛ مگر این که دلیل خاصی بر کافی بودن امثال وجود داشته باشد. زیرا شغل ذمه‌ی یقینی، نیازمند براءت ذمه‌ی یقینی است. اگر مکلف ظن به امثال دارد و یقین به انجام آن پیدا نکرده، تکلیف همچنان بر حال خود باقی است و از او ساقط نشده است.